

هوالمعطے

چرا ایران عقب ماند؟

رمز توسعه نیافتگی ایران از زبان ده نظریه پرداز توسعه

جلد اول

زیبا کلام • سریع القلم • داوری اردکانی

دکتر مجتبی لشکر بلوکی

1

2

- در بین سوالات این جهانی، این سوال، سوالی بسیار آزار دهنده است؛ چرا ایران عقب ماند؟ چرا ایران توسعه پیدا نکرد؟ چرا ما چنین هستیم؟ چرا فقر و فساد و ناامیدی و اعتیاد و ... فکر می‌کنم که همه ما دست کم به صورت جدی یک بار به این سوال فکر کرده ایم.
- همین که شما دارید این نوشته را می‌خوانید فکر می‌کنم که این سوال روح شما را نیز آزار داده است که به جای خواندن مطالب طنز و دیدن طنازی سلبریتی‌ها در فضای مجازی دارید این خطوط را می‌خوانید.
- به عنوان کسی که حدود ۱۸ سال است به صورت مستمر نوشته‌ها و تحلیل‌های توسعه را می‌خوانم و تحلیل می‌کنم به این رسیده‌ام که هنوز ذهنیت منسجمی در مورد جواب این سوال ندارم.
- هنوز هم وقتی در جمع‌های خانوادگی و رفاقتی هستیم می‌گوییم بزرگ‌ترین مشکل مملکت این است که ... ولی جالب است که این جمله در هر جمعی یک جور تکمیل می‌شود و حتی جالب‌تر اینکه در همان جمع، یک ربع بعد دوباره می‌گویید اصلاً بزرگ‌ترین مشکل ما این است که و بعد جمله را جور دیگری متفاوت از یک ربع پیش تکمیل می‌کنیم. می‌دانید این نشانه چیست؟ این نشان می‌دهد که ما حتی در تعیین ریشه‌های عقب ماندگی هم جمع بندی روشن و ذهن منسجم نداریم و آن‌گاه سودای رشد و پیشرفت داریم! چه سودای خامی! چه ادعای گزافی!

بله! این سوال سالهاست که در جان هر ایرانی افتاده است و روح او را آزار می دهد. حدود ۲۰۰ سال پیش در جنگی که میان ایران و روس رخ می دهد. ایران شکست می خورد. عباس میرزا به دلیل ناکامی در جنگ و ایستادن در مقابل قوای قدرتمند روسیه از ناپلئون تقاضای کمک می کند. وقتی نماینده فرانسه می آید قبل از درخواست هر گونه کمک فیزیکی و نظامی و زیرساختی سوالی تاریخی و عجیب می پرسد: عباس میرزا به ژوبر می گوید:

سوالی به عمر دو قرن!

«نمی دانم این قدرتی که شما (اروپایی ها) را بر ما مسلط کرده چیست و موجب ضعف ما و ترقی شما چه؟ شما در قشون جنگیدن و فتح کردن و بکار بردن قوای عقلیه متبحرید و حال آنکه ما در جهل و شغب غوطه ور و به ندرت آتیه را در نظر می گیریم. مگر جمعیت و حاصل خیزی و ثروت مشرق زمین از اروپا کمتر است؟ یا آفتاب که قبل از رسیدن به شما به ما می تابد تأثیرات مفیدش در سر ما کمتر از شماست؟ یا خدایی که مراحمش بر جمیع ذرات عالم یکسان است خواسته شما را بر ما برتری دهد؟ گمان نمی کنم. اجنبی حرف بزن! بگو من چه باید بکنم که ایرانیان را هشیار نمایم؟»

- در این گزارش جمع بندی خودم را از نظریات ده استاد و نظریه پرداز ایرانی می آورم. مبنای انتخاب چه بوده است؟
 - تنوع رشته ها و رویکردها؛ فیلسوف، اقتصاددان، جامعه شناس، سیاست پژوه و برنامه ریز.
 - دغدغه مندی نویسنده؛ درد باید در نوشته های نویسنده جاری باشد و صرفاً به خاطر حرفه کتاب نوشته باشد
 - اندیشه مکتوب و نسبتاً منسجم؛ هزاران نفر در مورد دلایل عقب ماندگی حرف می زنند اما بدون نظم و چارچوب
 - خلاقیت و طراوت: یا حرفی نو زده باشد یا بیانی نو و تبیینی جذاب داشته باشد.
- این افراد انتخاب شدند:

دکتر مقصود فراستخواه
دکتر همایون کاتوزیان
دکتر حسین عظیمی
دکتر رضا داور اردکانی
استاد علی رضاقلی (والا)

دکتر صادق زیباکلام
دکتر محمد فاضلی
دکتر کاظم علمدار
دکتر محمود سریع القلم
دکتر محسن رنانی

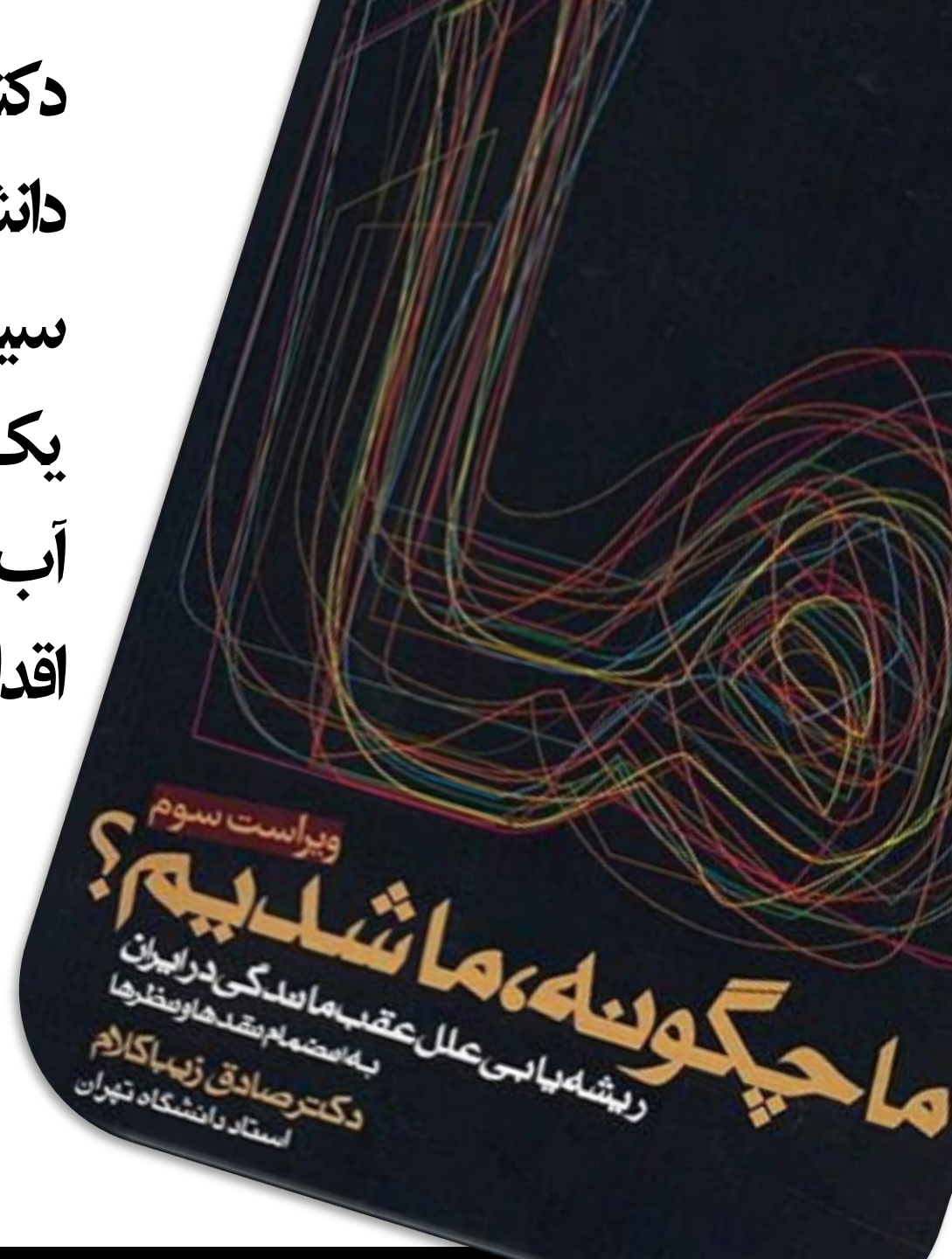
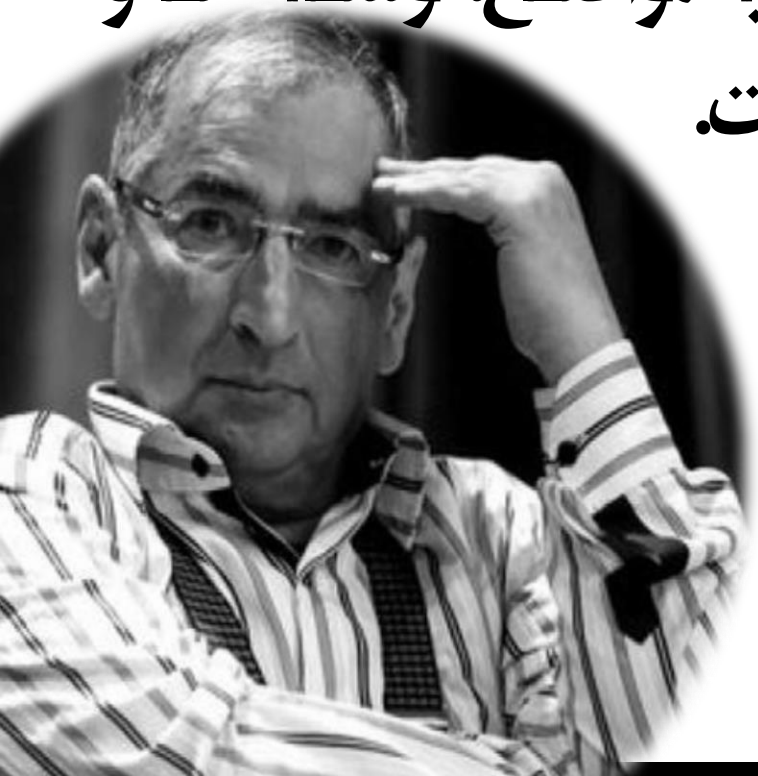
چند یادآور مهم!

- نیک می دانم که تعریف این ده استاد از توسعه تفاوت های معنادار با هم دارد. عمدا وارد این مباحث نشدم. چون می دانم گشودن این پرونده، نقطه بازگشتی ندارد. درجایی دیگر تعریف از توسعه را ارایه خواهم داد.
- لزوما آوردن افکار این نظریه پردازان به معنی تایید محتوا یا صحه گذاری آن نیست. صرفا می خواهیم بدانیم که آن ها چه می گویند و مساله را چگونه می بینند؟
- بدیهی است آنچه آمده است برداشتی شخصی است از آنچه از مطالب ایشان فهمیده شده است، در صورتی که بین مطالب آن بزرگواران و برداشت شخصی اینجانب تعارضی وجود داشت، مبنا منابع اصلی است.
- نقطه نظرات جمع بندی شده صرفا بر اساس آنچه از آنان دست یافته ام است و الزاما سیر تحول فکری یا نقطه نظرات کنونی آنها را در بر نمی گیرد و جامعیت آن را نمی توانم تضمین کنم.

چرا ایران عقب ماند؟
دکتر زیبا کلام پاسخ می دهد

دیدگاه اول

دکتر صادق زیباکلام استاد شناخته شده علوم سیاسی دانشگاه تهران است؛ نویسنده ای خلاق، کنشگری فعال، سیاست ورزی جسور. فعالیت در رسانه های مختلف از او یک چهره مشهور ساخته است. او از اینکه خلاف جریان آب شنا کند ابایی ندارد. انتقادها به مواضع، نوشته ها و اقداماتش هم که قابل انتظار است.



ایران ما همیشه عقب‌مانده نبوده، اتفاقاً ایران در مقطعی به تعبیری ابرقدرت بوده، کشوری بوده که با استانداردهای آن زمان، پیشرفته و توسعه‌یافته محسوب می‌شد. عقب‌ماندگی ما چیزی است که بعدها اتفاق افتاد.

[چه شد که به این جا رسیدیم که] ایران عصر قاجار، یک جامعه به غایت عقب‌مانده است که نه اقتصاد دارد و نه کسی در این دوره می‌داند چیزی به‌نام علم در دنیا وجود دارد! حزب نیست، قانون و روزنامه نیست، هیچ چیز نیست. عقب‌ماندگی مطلق! همه‌چیز در حد صفر.

○ دکتر زیباکلام برای اینکه به این سوال پاسخ دهد ما را با خود اعماق تاریخ می برد و پهنای جغرافیا را پیش روی باز می کند. او معتقد است شرایط اقلیمی ایران (جغرافیا) و مسیر ایران در گذشته (تاریخ) نتایج سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داشته است. از جغرافیا شروع می کنیم:

○ کمبود آب بنیادی ترین ویژگی شرایط محیطی ایران می باشد و ایران با متوسط ریزش باران کمتر از یک سوم میانگین دنیا جز مناطق خشک جهان می باشد.

○ از میان جملگی ویژگی هایی که از دل شرایط اقلیمی ایران برخاستند سه عامل به نظر می رسد بیش از همه در چگونگی شکل گیری تمدن ایران نقش داشتند. این سه عنصر عبارتند از : “پراکندگی اجتماعات در ایران”، “پیدایش نظام ایلی و چادرنشینی” و بالاخره “تمرکز قدرت در دست حکومت”

۱: زندگی صحرائنشینی و عشایری

○ زندگی صحرائنشینی یا عشایری نیز از شرایط محیطی ایران سرچشمه می گیرد. کمبود آب و مراتع و اختلاف نسبتا عمیق دمای بین مناطق مختلف، باعث شد تا شماری از ایرانیان، همواره برای تامین مواد غذایی خود و احشامشان از یک منطقه به منطقه دیگر حرکت کنند.

○ جنگ های بی پایان در میان قبایل و طوایف مختلف از یک سو و بین آنان و اجتماعات اسکان یافته از سویی دیگر باعث شدند ایران در طول تاریخ خود با بی ثباتی زیادی رو به رو باشد. در واقع ایل ها و طوایف یکی از تهدیدهای جدی برای شهرها محسوب می شدند و هر زمان حس می کردند نیاز به منابعی دارند به شهرها حمله و آنها را غارت می کردند این بی ثباتی ها باعث شد که از قرن یازدهم تا قرن بیستم تمامی حکومت هایی که در ایران به قدرت رسیدند مبنا و منشا قبیلگی داشتند و تقریبا همه برآمده از ایلات و صحرائشینان بوده اند.

○ پدیده ملوک الطوایفی نه تنها باعث بی ثباتی اجتماعی شده بلکه باعث عدم شکل گیری نهادهای پراهمیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و عدم رشد سیاسی و اجتماعی و اقتصادی شد. اگر ثبات سیاسی، تمرکز قدرت ثبات پایتخت را از جمله ملزومات توسعه بدانیم، در این صورت آنچه در ایران بالاخص از قرن یازدهم میلادی به بعد شاهدش هستیم درست در عکس این جهت حرکت کرده است!

۲: پراکندگی اجتماعات

- شرایط اقلیمی ایران موجب شد اجتماعات اسکان یافته (یکجانشین) بسیار پراکنده باشند. پراکندگی و دوری اجتماعات از یک طرف و شرایط سخت جغرافیایی از طرفی دیگر باعث شد که سطح تولیدات کشاورزی در ایران پایین مانده و عمدتاً از حد برآوردن نیازهای مصرفی خود تولیدکنندگان فراتر نرود.
- عدم وجود تولید مازاد بر مصرف، بالطبع باعث شد ضرورتی برای یافتن بازار، صدور کالا و تجارت و تعامل کمتر به وجود آید. در نتیجه درآمد تولید کنندگان در ایران در سطح پایین قرار گرفت و آنها کمتر توانستند اندوخته ای به دست آوردند و آن را در راه تولید بیشتر، فراهم آوردن امکانات تازه تر و سرانجام در راه تجارت و ایجاد ارتباطات به کار گیرند.
- فواصل زیاد بین مناطق مسکونی به نوبه خود باعث می شود که تماس بین مناطق مختلف بسیار کم باشد. در نتیجه بسیاری از مناطق مسکونی به حالت بسته، محصور و بدون ارتباطات گسترده ای با محیط بیرون از خود، بقا و دوام یافته اند. محدودیت تولید و آب و زمین نیز از عوامل دیگر بود که باعث در حصار قرار گرفتن مناطق اسکان یافته می شد.

۳: تجمیع قدرت و قداست در حکومت

○ نقش مهم کمبود آب در اقتصاد ایران و منازعات و درگیری های جدی برای گرفتن سهم بیشتر از آب باعث شده که حکومت به عنوان متولی توزیع آب قدرت بسیار زیادی در اختیار داشته باشد. مالکیت آب به دنبال خود منجر به مالکیت زمین و در نتیجه بالاتر رفتن قدرت حکومت در ایران شده است. در کنار عامل آب زیبا کلام اشاره می کند که تصرف یا فتح مناطق دیگر نیز خودبه خود باعث افزایش زمین های تحت تملک دولت می شده است.

○ عامل دیگری نیز باعث افزایش قدرت و تسلط حکومت به صورت تاریخی در ایران شده است و آن عامل "قداست حکومت در ایران" است که تقریباً از دوران هخامنشیان به نحوهای مختلف وجود داشته و با ظهور اسلام حتی تشدید شده است. اساس پادشاهی بر دین استوار بود و از آن سرچشمه می گرفت و متقابلاً شاه نیز پاسدار و خدمتگذار دین توصیف می شد.

○ در یک کلام، حکومت به تدریج نهادی مقدس، مشروع و واجب الاطاعه گردید که اطاعت امرش واجب، لازم، فریضه و تکلیف بود. نیازی به توضیح نیست که چنین نهادی نه تنها بر آب و زمین تملک و حاکمیت داشت، بلکه جان، مال، ناموس، زندگی و همه چیز دیگر مردم هم در دستش بود.

۴: تاریخچه پراز غارت، تجاوز و تخریب

○ تاریخ ایران سرشار است از جنگ، غارت، تصرف و تخریب. دکتر زیباکلام به دو مورد اشاره می کند. در طی سی و چندسالی که سلطان محمود امپراتوری بزرگ غزنویان را می ساخت، ایران تقریباً بی وقفه درگیر جنگ بود. بعد از غزنویان نیز زیبا کلام به حمله مغول ها و تاثیر آن بر نهادهای اقتصادی و سیاسی کشور می پردازد.

○ اولین قربانیان این جنگ ها مراکز پررونق کشاورزی و صنعت بود، پیامدهای بلندمدت هجوم و استیلای صحرائشینان را در پنج بعد می شود خلاصه کرد: کاهش چشمگیر نفوس، ویرانی شدید شبکه های آبیاری، تقویت دامداری و صحرائنشینی (به ضرر کشاورزی و اسکان های شهری و روستایی)، تغییرات دامنه دار در ترکیب طبقه زمین دار و بالاخره قطع تکامل صنعتی و تجاری بلندمدت ایران.

○ کشتار و تخریب شهرها تنها پیامد هجوم مغولان نبود. صدها هزار صنعتگر و کسانی که حرفه و دانش فنی داشتند و به نحوی در امر تولیدات شرکت می کردند، به اسارت مغولان در آمدند. اما تبعات مخرب تر تاخت و تازهای این قبایل بیشتر در بلندمدت ظاهر شد. البته بیشترین صدمه فیزیکی بر پیکر کشاورزی وارد شد. شبکه های آبیاری ویران شد و زمین های مزروعی به چراگاه تبدیل گشت.

تبدیل شدن حکومت به موجودی پرقیب و مسلط

○ تحول بلندمدت دیگری که در نتیجه تسلط قبایل آسیای مرکزی بر ایران به وجود آمد، استحکام عنصر اطاعت و گردن نهادن مطلق نسبت به حکومت بود. الهی بودن سلطنت و حکومت و مشروعیت دینی آن نیز که ریشه تاریخی در ایران داشت مزید علت می شد تا حکومت قدرت بیشتری پیدا کند و به هر کاری دست می زند توجیه پذیر و مشروع باشد تا جایی که به جای اینکه حکومت خادم ملت باشد به راحتی دست به تعرض به حقوق ایشان بردارد. خواجه نظام الملک وزیر سلجوقی می گوید:

○ دادن هر نوع آزادی به رعیت هیبت پادشاه را زیان دارد و ضرورتاً به سرکشی منجر خواهد شد. زیرا اگر ذره ای به آنان داده شود به خرواری تعبیر می کنند. رعیت بی ادب گشته است از بسیاری عدل ما و دلیر شده اند و اگر مالش نیابند ترسم که تباهی پدید آید... تو (پادشاه) ایشان را بمال! پیش از آنکه تباهی پدید آید و اکنون بدان که مالش بر دو روی بود، بدان را کم کردن و نیکان را مال ستدن!

○ تمرکز مطلق قدرت در دست حکومت، جلوی مهاجمین خارجی را می گرفت، اما از سویی دیگر جایی برای مخالفت و مشارکت باقی نمی گذاشت. چنین حکومتی بالطبع خود را محق می دانست تا هرگونه دخل و تصرفی را که لازم می داند در اموال و سرنوشت رعایای خود بنماید.

○ پیامد مهم دیگر شرایط اقلیمی ایران، تمرکز قدرت در دست حکومت بود. اگر رابطه‌ی پیامدهای با مسئله‌ی عقب ماندگی بالنسبه واضح بود، ارتباط بین موضوع اخیر با مسئله‌ی عقب ماندگی کمتر از چنین وضوحی برخوردار است. به این معنا که تمرکز قدرت در دست حکومت لزوماً منجر به عقب ماندگی نمی‌شود بلکه این تمرکز نتایجی را به بار می‌آورد که به نوبه‌ی خود ارتباط مستقیم تری با مسئله‌ی عقب ماندگی پیدا می‌کنند.

○ از جمله مهمترین آنها ضعف امر قضا و به رسمیت شناخته نشدن حقوق اجتماعی انسانها بود. کم رنگ بودن نهاد مالکیت و به رسمیت شناخته نشدن آن از ناحیه حکومت و صاحبان قدرت پیامد دیگر بود. با قدرتی که حکومت پیدا نمود و اقتداری که از آن برخوردار گشت، احترام به حقوق دیگران از حق تملک آنان براب و زمین گرفته یا حق تشکیل اجتماعات صنفی، سیاسی، دینی، قومی، فرهنگی و ... معنا و مفهوم جدی نمی‌توانست داشته باشد.

○ حکومت‌های مختلفی که به قدرت رسیدند نه تنها خود را مالک سرزمین‌های تحت تصرفشان می‌دانستند و به دلخواه در آن دخل و تصرف می‌نمودند، بلکه خود را مالک و صاحب مردمانش نیز می‌دانستند.

۵: خاموشی چراغی علم

- بسیاری افول علمی را به هجوم مغولان نسبت می دهند، اما زیباکلام معتقد است این افول یکی دو قرن قبل از هجوم مغولان آغاز شده و مغولان ضربه نهایی را بر پیکره علم وارد می کنند.
- با به قدرت رسیدن متوکل و مخالفت عمیق این خلیفه با تعقل و فلسفه و جدال و مناظره به مرور چراغ علم در دنیای اسلام رو به خاموشی گذاشت و تدریس هر چیزی جز بخشی از علوم دینی هر روز قدرت و حمایت بیشتری گرفت و علمای متحجر دین قدرتمندتر شدند. اما حیات علمی در ایران تا یکی دو قرن بعد از شروع افول در جهان عرب (تا حدود قرن یازدهم) ادامه پیدا کرد و دانشمندان بسیار بلندآوازه ای در همین مقطع تاریخ در ایران تربیت شدند اما دو عامل باعث شد رفته رفته از قرن یازدهم افول علمی در ایران نیز آغاز شود:
- نخست آنکه ایران به هر حال بخشی از امپراتوری اسلام بود و نمی توانست در تجزیه و تحلیل نهایی راه راهی جدا و مستقل از مابقی امپراتوری بیپیماید.
- ورود قبایل و طوایف آسیای مرکزی به ایران از قرن یازدهم و قلع و قمع هر گونه زیرساخت و فضای علمی.

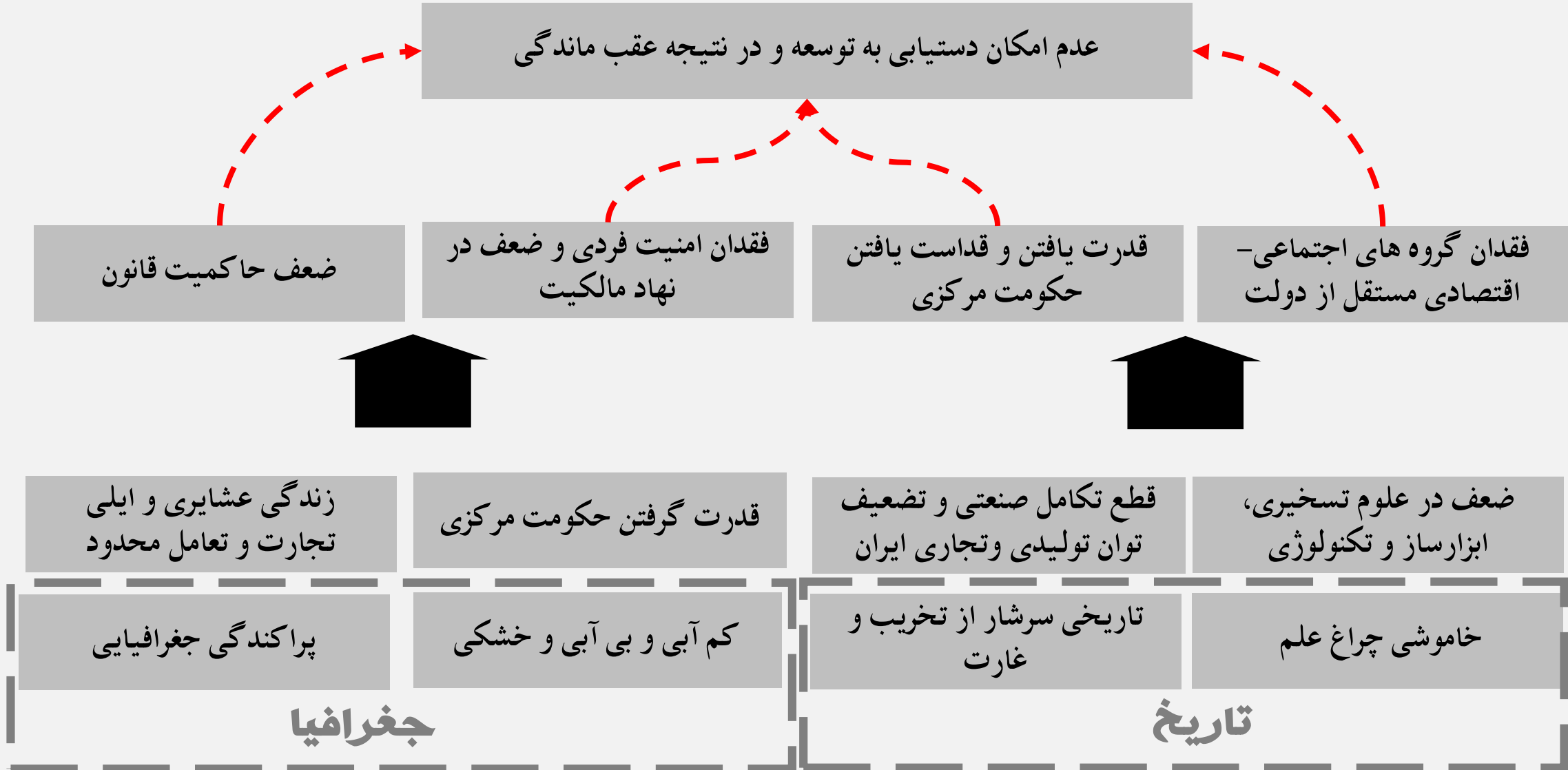
○ جغرافیا و تاریخ دست به دست هم دادند تا کشوری بسازند که در قرن نوزدهم با این مختصات بود:

- تمرکز مطلق قدرت در دست حکومت
- ضعف حاکمیت قانون و در نتیجه فقدان امنیت فردی و اجتماعی
- کم‌رنگ بودن نهاد مالکیت (هر چه بود یکسره از آن دولت بود)
- عدم برخورداری فرد از حقوق اجتماعی بالاخص در برابر با حکومت
- تمرکز قوه اقتصادی جامعه در دست دولت
- فقدان گروه‌های اجتماعی-اقتصادی مستقل از دولت
- عدم وجود نهادهای مدنی مانند حزب و روزنامه
- خاموش بودن چراغ علم به جز در وادی علوم دینی.

اصلا

قبول ندارم استکبار
جهانی وجود دارد و
دشمن ماست و جلوه
ما را گرفته. اینها
چیزهایی است که
احتیاج داریم برای
خودمان ایجاد کنیم.

برداشت شخصی از نظام فکری دکتر زیباکلام



چرا توسعہ پیدا نہی کنیم؟
دکتر سریع القلم پاسخ می دهد

دیدگاه دوم

دکتر محمود سریع القلم استاد شناخته شده علوم سیاسی است. سال هاست که با سخنرانی هایش، نوشته هایش، نکات ظریف و ریزینی هایش و لیست های ۳۰ گانه اش همه ما را تغذیه کرده است. از ویژگی های او این است که پیچیده نمی نویسند، فخر نمی فروشند فهم می فروشند! البته مانند تمام متفکرین، متقدین پرو پا قرصی هم دارد.



۱: ما شخصیت توسعه را نداریم!

○ برای فهم موضوع توسعه نیافتگی ایران، باید به سراغ متدهای گوناگون برویم؛ اما نمی‌توانیم مثلاً صد و بیست علت را فهرست‌وار برشماریم، بلکه برای اصلاح و بهبود کارها و نیز برای برنامه ریزی و پیشرفت و آینده نگری باید به نوعی «تمرکز علی» دست یابیم. باید در پی یافتن چند علت اساسی باشیم تا بتوانیم اصلاح و برنامه ریزی کنیم. از دیدگاه نظری و متدلوژیک، مشکل از دو حال خارج نیست: بحران یا در افکار و پارادایم‌ها و نارساییهای فکری است یا در افراد و شخصیت‌ها و خلیات و روحیات آن‌ها.

○ توسعه نیافتگی ما نتیجه خلیات و شخصیت دیرپای قبیله‌ای، عشیره‌ای، تبعیتی و استبدادی از یک سو و افکار غیرمنطقی و غیرقابل انطباق با شرایط ایران از سوی دیگر است و هر دو نتیجه ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی. تا زمانی که ساختارهای منتهی به شخصیت را تغییر ندهیم، ساختارهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دگرگون نخواهند شد.

○ چه بسا کسانی که درس دموکراسی می‌دهند یا آنرا ترویج می‌کنند، ولی فرهنگ و رفتار رضاخانی دارند و هیچ کس جرات کوچکترین نقد ملایم از آنها را ندارد. افکار مدرن داریم اما شخصیت مدرن نداریم.

○

○ مساله ديگر در خصوص خلكيات ايرانيان، خلكيات قبيله‌اي آنهاست كه غير خودي را حذف مي‌كنند و كسي را كه ۱۰۰٪ با او همراه نيست را بيگانه مي‌بيند و اين امر سبب عدم موفقيت اين پيوند مي‌شود. ديرينه بودن فرهنگ استبدادي و بي توجهي به علم، روش علمي و تفكر علمي و ... همه از سري عوامل هستند كه در توسعه نيافتگي ايران نقش داشته و دارند. و تا ساختارهاي منتهي به شخصيت را تغيير ندهيم ساختارهاي اقتصادي و سياسي متحول نخواهد شد. افكار مدرن داريم ولي شخصيت مدرن نداريم

○ پيش از اصلاح اين فرهنگ رفتاري و مباني نادرست شخصيتي، چگونه مي‌توانيم سيستم بسازيم و پيشرفت كنيم؟ بر اين پايه، ما به عصر مدرن هم وارد نشده‌ايم. مدرنيته با ادكلن و شيك پوشي به دست نمي‌آيد، بلكه به شخصيت توسعه يافته و خلق و خوي عقلاني وابسته است؛ بنابراین، طرح اين پرسش كه توسعه اقتصادي مقدم است يا توسعه سياسي، حاكي از بد فهميدن مشكل توسعه نيافتگي ماست.

○ فرهنگ ایرانی چهره های رنگارنگ، متعدد و در عین حال، ظاهر و باطن های فراوان دارد؛ عناصر ظاهری اش، خوش سخن گفتن، شعر خواندن، موعظه فرهنگ حکایت از ادب، تعارف و آراستگی است.

○ اما باطن فرهنگ ایرانی و کوچه های پیچیده و تو در تو رفتار ایرانی عواملی هستند نامحسوس که مانع از پیشرفت کشور می شوند. بعضی از این عوامل نامحسوس عبارتند از اینکه ایرانی جهان بینی روشنی ندارد و ظرفیت تغییر جهت چندین بار در روز را دارد؛ اینکه ظاهر روابط خود را با دیگران حفظ می کند ولی در مبنا به کسی اعتماد ندارد؛ اینکه انتقادپذیری و خود انتقادی اش بسیار ضعیف است و در نهایت اینکه نگاهش بسیار کوتاه مدت است.

○ این ویژگی ها مانع از کار بنیادی، بلندمدت و استراتژیک در سامان دادن امور زندگی می شود. نتیجه این فرهنگ، ذره ذره شدن جامعه و بی اعتمادی فراگیر است که مانع از شکل گیری یک نظم و نظام اجتماعی منسجم و معنی دار برای توسعه می شود.

به موارد قبلی اضافه کنید:

- شفاهی بودن جامعه
- تعریف کوتاه مدت از آینده
- غلبه زرنگی‌های کوتاه مدت
- ضعیف بودن اهداف جمعی
- ضعف هنر گوش کردن

○ ما عموماً دنبال میانبر برای انجام کارهایمان هستیم و خیلی برایمان سخت است که سیر طبیعی انجام کارها را مد نظر قرار دهیم و این خودش نشان دهنده این است که ما به لحاظ مزاجی کم حوصله ایم. شما اگر ایران را با ژاپن مقایسه کنید یکی از تفاوت‌های جدی فرهنگی ما با ژاپنی‌ها این است که اصالتاً ما ایرانیها ذهن بسیار کوتاه مدت نسبت به قضایا داریم. ژاپنی‌ها ذهن بسیار بلندمدتی دارند ما به پدیده‌ها بسیار کوتاه مدت نگاه می‌کنیم خیلی زمان و گستره زمانی در ذهن ما عمیق نیست. ولی ژاپنی‌ها سی، چهل، پنجاه و حتی صد سال را در نظر می‌گیرند تا کاری را به سرانجام برسانند.

○ البته خلیات غیر مدنی ما ذاتی نیستند بلکه نتیجه ساختارهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی انباشته شده تاریخ ایران هستند.

۲: ما به جرم بحرانی نرسیده ایم.

○ تحقق هر امری (کارخانه ساختن، موفقیت فرزندان یک خانواده، دانشگاه با کیفیت به پا کردن، سازی را آموختن، باغی را آراستن و از همه سختتر، کشوری دیدنی و نشان دادنی ساختن) نیازمند نوعی انرژی تمرکز یافته و متراکم است؛ یعنی آنچه در فیزیک «جرم بحرانی» Critical Mass خوانده می‌شود. جرم بحرانی یعنی جرم مورد نیاز برای شروع یک واکنش زنجیره ای. به عبارت دیگر فرض کنیم که جرم بحرانی برای یک ماده، ۱۰۰۰ باشد ولی جرم موجود از آن ماده ۹۹۹ باشد عملاً هیچ اتفاقی نمی‌افتد حتی اگر ده سال هم این ماده باقی بماند. موفقیت چین عمدتاً مرهون انرژی متراکمی است که حول چوئن لای و دنگ شیائوپینگ بوده است؛ موفقیت مالزی تا اندازه زیادی برآیند جرم بحرانی حزب «ماهاتیر محمد» است؛ موفقیت کره جنوبی را باید ناشی از تمرکز انرژی ارتش و بخش خصوصی دانست. موفقیت سیاسی و اقتصادی غرب، مدیون بورژوازی است. منبع انرژی توسعه ایران در کجاست؟ بخش خصوصی؟ دولت؟ روحانیت؟ خواص؟ گروه‌های سیاسی؟ نیروهای مسلح؟ چندان روشن نیست، این تمرکز انرژی در ایران هنوز صورت نگرفته و این مشکل ایران است: نبود تجمع و اجماع گروه‌های نوساز گره توسعه نیافتگی ایران است.

۳: به اجماع نخبگان نرسیده ایم.

○ برای رسیدن به توسعه یافتگی، لازم است سه رکن موثر جامعه یعنی حکمرانان، جامعه و اندیشمندان در تعریف مفاهیم کلیدی به اجماع و اشتراک برسند. به عنوان نمونه ما باید بتوانیم در تعریف مفاهیمی مانند آزادی و عدالت به یک تعریف مشترک برسیم. اگر ما مثلث حکمرانان، اندیشمندان و جامعه را مبنا قرار بدهیم، فقدان ارتباط فکری و استدلالی میان این سه رکن در تاریخ یکصد ساله گذشته ما که با مدرنیته در سطح جهانی همزمان شده بود جامعه را به سمت اشتراک و تفاهم هدایت نکرد.

○ **دلیل اول:** عدم سنخیت مسیر حرکت اندیشمندان با واقعیت های جامعه ایرانی بوده است. در طول سال های گذشته اندیشمندان جامعه ما عموماً در جزایر فکری انتزاعی خودشان بسر برده اند. و کمتر بر اساس واقعیت های جامعه کمتر اندیشه ورزی کرده اند.

○ **دلیل دوم:** رابطه ضعیف میان اندیشمندان و حکمرانان در ایران است. وقتی رابطه اندیشمندان و حکمرانان آلمان و فرانسه طی دو قرن گذشته را مطالعه می کنید متوجه می شوید که چقدر این دو گروه در کنار هم کار کرده اند و بر رفتار و کنش های یکدیگر اثرگذار بوده اند تا در نهایت به تفاهم رسیده اند. البته لازم به یادآوری است که تفاهم، یک پروسه اجتماعی ادامه دار است که فراز و نشیب های زیادی را با خود به همراه دارد و حتی ممکن است دچار بحران شود. بنابراین، تفاهم میان عناصر تشکیل دهنده یک موضوع، نهایی و ابدی نیست.

○ **دلیل سوم:** در کشور ما گفت و گو بر اساس اعتماد نبوده است. اعتماد در جامعه ما همچنان در نهاد خانواده (و کمی قوم و قبیله) خلاصه شده است و روابط بیرون از خانواده عموماً روابط کارکردی و ادامه دار نیست. در صورتی که در دنیای جدید اعتماد در سازمان و در تعاملات اجتماعی شکل می گیرد.

○ نقطه شروع توسعه برای برخی کشورها، نخبگان کشور هستند. به عنوان مثال در یک کشور مثل مالزی یک سیاستمدار به نام ماهاتیر محمد تشخیص می دهد که باید کشور را به سمت بخش خصوصی هدایت کند. و بعد از ۲۵ سال کشور مالزی به یک کشور صنعتی تبدیل می شود و این است که نخبگان در این جهان خیلی مهم هستند. اکنون کشور آلمان با نخبگان آن مدیریت نمی شود. آلمان به لحاظ بلوغ سیاسی و اجتماعی از سوی مردم مدیریت می شود. مردم یک اکثریت را در پارلمان انتخاب می کنند، آن پارلمان ماهیت دولت و دستور کار دولت را تعریف می کند. اگر آقای صدراعظم آلمان با جنگ با کشور ثالثی مخالف است، این نظر شخصی صدراعظم نیست، نظر حزب به تنهایی هم نیست. این اکثریت جامعه آلمانی بود که در رای صدراعظم خودش را نشان داد. اما اگر زیمبابوه بخواهد پیشرفت کند جامعه آن یک جامعه ضعیفی است که در آن تشکیلات و سازماندهی وجود ندارد. بنابراین مسئولیت پیشرفت با نخبگان است اینکه کدام رهیافت برای یک جامعه مفید است بستگی به آن دارد که آن جامعه در کدام مرحله پیشرفت تاریخی باشد.

○ نخبگان فکری و سیاسی کشور باید در مورد جهت گیری های کلی کشور به یک اجماع نظر برسند که ما اکنون این اجماع نظر نخبگانی را نداریم. ما نمی توانیم هر چهار سال یک بار، تعریف مان را از نظام بین الملل، عدالت، آزادی، غرب، صنعت، کشاورزی و غیره تغییر دهیم.

اگر پرسشش راه ساختن چین را از
اعضای حزب کمونیست، کارآفرینان،
شهروندان یا اساتید دانشگاه چینی
بپرسید، جواب می‌دهند که برتری
اقتصادی و افزایش روزانه ثروت ملی؛
اما در ایران جواب‌های متنوعی از این
پرسش خواهید گرفت. ما نتوانسته‌ایم
هنوز در انتخاب روش ساختن کشور به
توافق برسیم.

برداشت شخصی از نظام فکر دکتور سریع القلم

عدم امکان دستیابی به توسعه

دشواری اقدام بنیادی و بلندمدت

دشواری اجماع نخبگانی

عدم شکل گیری انرژی متمرکز

ضعف در ساختار سازی و سیستم سازی



عدم اعتماد به دیگران

کم حوصلگی، افق فکری کوتاه مدت

بی نظمی فکری و عملی

قاعده ناپذیری

انتقاد ناپذیری و ضعف در گوش دادن

تفکر قبیله ای-عشیره ای

تفکر استبدادی

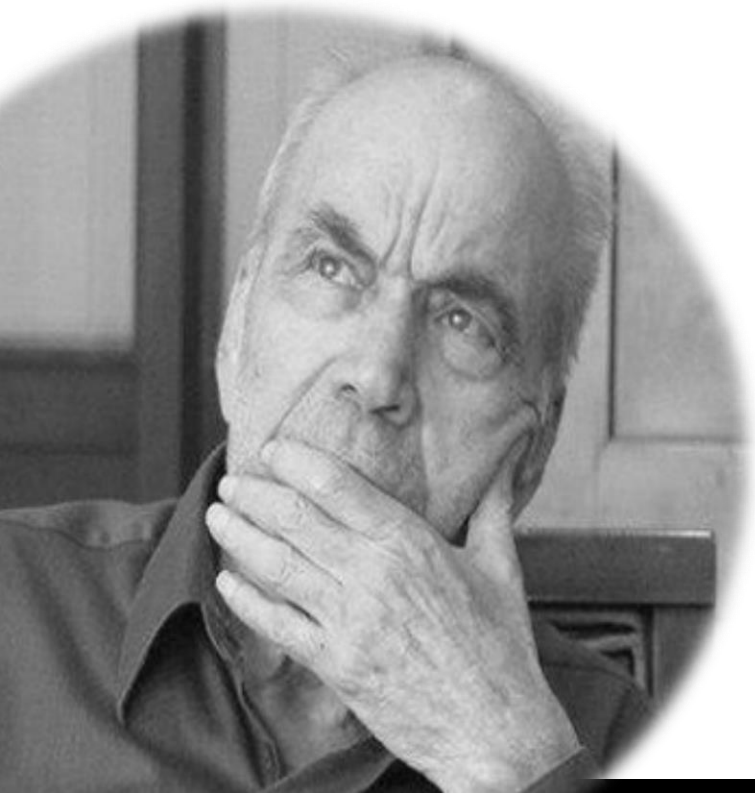
خودمداری و عدم دگرپذیری

۲۸ هزار

کتاب اقتصاد، سیاست
و اقتصاد سیاست در ۳۴۰
سال گذشته در دنیا
چاپ شده، یک اصل ثابت
قابل شناسایی است؛ هر
کشور پیشرفت کرده،
یک اقدام را مبنا قرار
داده؛ بین‌المللی شدن.

چرا در حسرت توسعه هستیم؟
جواب دکتر داور؟ اردکانے چیسے؟

دیدگاه سوم



دکتر رضا داوری اردکانی فیلسوف است. عضو
برجسته فرهنگستان علوم کشور. او روایتی
ویژه خود را دارد. بدیهی است که فیلسوفان
هم عمیق تر از دیگران فکر می کنند هم
انتزاعی تر و هم بیان شان کمی سنگین تر و
سخت فهم تر. با این حال سعی می کنیم از
لابه لای مطالب او روایتی ساده از برخی از
دلایل توسعه نیافتگی بیرون بکشیم.

خرن و توسعه



دکتر رضا داوری اردکانی

○ یک نکته جالب در مورد دکتر رضا داوری اردکانی باید گفت. او از منتقدان تجدد است اما مدت ها است که از توسعه - که مفهومی متجددانه است - می گوید: او در برابر این به ظاهر تناقض چنین پاسخ می دهد:

آنچه مرا به بحث توسعه نیافتگی کشانده این است که فکر می کنم گره کار ما و جهان در این زمان به توسعه بسته شده است. توسعه نیافتگی فضای تاریک جهان معاصر است. بعضی اقوام و ملت ها بی تاریخند یا از قطار تاریخ پیاده شده اند. یعنی اینها مساله ندارند و زمان را درک نمی کنند پس معاصر هم نیستند. معاصر بودن یعنی درد زمان را دریافتن.

اکنون توسعه یک ضرورت است، ضرورت برای ماندن و نجات آینده. **گفتن مرگ بر تجدد هم اثری ندارد!** ... من به توسعه به عنوان تقدیر بخش بزرگی از جهان و تنها راه نه چندان روشن و هموار که افتان و خیزان در آن می توان رفت، نگاه می کنم... دیروز فکر می کردم شاید راه دیگری گشوده شود و به این جهت از دشواری های پایان راه توسعه می گفتم. اکنون به این نتیجه رسیده ام که نمی توان امیدوار بود که آن راه دیگر به زودی گشایش یابد... چون در شرایط کنونی همه تاریخ های قدیم پوشیده شده اند، **راه توسعه تنها راه است.**

«توسعه نیافتگی» چیست؟

○ «توسعه نیافتگی» انعکاس جلوه‌ای است که برخورداری‌های جهان متجدد در دل و جان آسیایی‌ها و آفریقایی‌ها و لاتینی‌ها داشته است، بی‌آن که در وجود آن‌ها اراده به علم و تکنولوژی پدید آمده باشد. توسعه نیافتگی «ناتوانی» از فهم جهان ساخته بشری و سستی در پیمودن راه «توسعه» در عین بستگی صوری و سطحی به آن است.

○ [ریشه] توسعه نیافتگی، تشخیص ندادن لازم از غیر لازم، مهم از غیر مهم، امروزی از دیروزی، آسان از مشکل، سودمند از مضر و حتی زیبا از زشت است. توسعه نیافتگی ناتوانی و نادانی، ناهماهنگی، آشوب، در کارها و دوری دست‌ها و زبان‌ها از هم است.

○ جهان «توسعه نیافته»، بسیار حرف می‌زند و شاید زحمت هم می‌کشد [زیاد هم کار می‌کند]، اما کاری که باید، انجام نمی‌دهد!

○ جهان «توسعه نیافته» میانه‌اش با پرسش، طلب و تحقیق، خوب نیست.

۱: آرزوی توسعه، وجود دارد اما اراده توسعه، وجود ندارد

○ التفات داشتن به توسعه با آرزوی توسعه داشتن تفاوت دارد. مردم همه آرزوی توسعه دارند زیرا توسعه نیافتگی، جهان جهل و فقر و بیماری و مایه سرشکستگی است و حال آنکه توسعه با نظم و رفاه نسبی ملازمت دارد. جهان توسعه نیافته توسعه را می‌خواهد اما خود را برای رسیدن به آن به زحمت نمی‌اندازد یا شاید نمی‌داند که برای توسعه چه باید بکند.

○ به عبارت دیگر پرسش و مسأله ندارد و در پی آن نمی‌رود. هر چند که شیفته و شیدای تکنیک و بازی‌های تکنولوژیک است. بیشترین اعتنای این جهان به اگرهای بی‌نتیجه و آرزوهای غالباً برآورده نشدنی است. آرزو را با امید اشتباه نباید کرد.

○ آرزو، خواستی است که با همت قرین نیست و اراده با آن به کار نمی‌افتد اما امید با اهتمام همراه است. یک نشانه شکل‌گیری اراده جمعی آنست که از ملاحظات و علایق شخصی و گروهی چشم‌پوشی کنیم.

۲: ما پے عقلم! یعنی عقل توسعه نداریم!

- دکتر رضا داوری اردکانی مفهومی جدیدی را مطرح می کند به نام عقل توسعه (یا همان خرد توسعه).
- عقل توسعه (خرد توسعه)، عقل انتزاعی منطقی که از زمان ارسطو تا الان در کتاب‌های منطق صورت‌بندی شده است، نیست و اگر کسی تمام کتاب‌های منطق از ارگانون ارسطو تا آثار منطقیان معاصر را بخواند به عقل توسعه نمی رسد. از قدیم عقلانیت را به عقلانیت نظری و عملی تقسیم کرده اند. کانت هم اصطلاح گذشتگان را نگاه داشت اما معانی دیگری از عقل محض و عقل عملی افاده کرد. عقل توسعه، نه عقل نظری متقدمان است نه عقل عملی فیلسوفان قدیم و جدید. ما می توانیم بر اساس نظریات کتاب اخلاق نیکوماک، دایره عقل عملی را شامل سیاست و اخلاق و حرفه‌ها بدانیم. اما باز هم این هم عقل توسعه نمی شود. یعنی عقل توسعه را با هیچ‌یک از عقل سیاسی، عقل اخلاقی و عقل صنعتی نمی توان مطابق دانست. خرد توسعه در قدیم نبوده است که نامی و صفتی داشته باشد پس به معنای عقلی هم نیست که در برابر نقل قرار دارد.
- پس عقل توسعه چیست؟
- خرد توسعه با خواندن فلسفه و منطق و فیزیک و مکانیک و هیچ علم رسمی دیگر حاصل نمی شود (هر چند که در همه این علوم نشانی از آن خرد وجود داشته باشد) از جنس هوش و درک اختصاصی افراد و اشخاص هم نیست.

○ از جمله نشانه‌های عقل توسعه، پرسش داشتن و اما و چرا گفتن و نقص‌ها را دیدن و نقد کردن است. به این جهت در جهان توسعه‌نیافته هیاهو بسیار و پرسش کم است. پرسش که نباشد، علم هم که بیاموزند در جای خود قرار نمی‌گیرد زیرا علم پاسخ به پرسش است. علمی که پاسخ به پرسش نباشد، در جان آدمی اثر نمی‌کند و مانند کتابی است که دانشمند با خود به هر جا می‌برد.

○ عقل توسعه، عقل هماهنگ ساز، سامان بخش و سازنده است و هر جا که این گونه عقل بوده، توسعه هم بوده است. توسعه‌نیافتگی به معنی نداشتن صنعت و کشاورزی و دانشگاه و ... نیست. اتفاقاً جهان توسعه‌نیافته تقریباً همه سازمان‌ها و ترتیبات جهان جدید را دارد با این تفاوت که این‌ها در جهان توسعه‌نیافته در جای خود نیستند و با هم ارتباطی ندارند و کاری که باید انجام نمی‌دهند و بیشتر به اعضاء جدا شده یک ارگانیسم در سالن تشریح می‌مانند. در سالن تشریح مغز، مغز است اما کار مغز نمی‌کند. قلب و دست و چشم را هر کس ببیند به همین نام‌ها می‌شناسد اما آنها دیگر از کار افتاده‌اند و سازواری ندارند. خرد توسعه درک و برقرار کردن سازواری و هماهنگی است. از جمله موانع توسعه، می‌توان به نگاه مکانیکی به جامعه و گرته‌برداری فیزیکی از غرب اشاره کرد. گرته‌برداری بدون عقل توسعه!

○ عقل توسعه (خرد توسعه) بیشتر به عمل و آینده نظر دارد. عقل توسعه از سنخ و جنس عقل جمعی است و اعضاء جامعه در آن به نحوی اشتراک دارند. هرچند که ظهورش در فکر و زبان کسانی که می‌توان آنان را مظهر زمان و جامعه دانست، روشن‌تر است.

در شرایط کنونی باید خردی را جست‌وجو کرد که امکان‌های اکنون و توانایی‌ها و ناتوانی‌ها و دانایی‌ها و نادانی‌های زمان را بشناسد. توسعه بازسازی جامعه است با امکان‌هایی که اینجا و اکنون وجود دارد.

۳: توسعه در اولویت حکومت نیست

- در جهان توسعه‌نیافته حکومت و سیاست‌هایی هستند که گرچه مخالفتی با توسعه ندارند اما امر توسعه برایشان اهمیت درجه اول ندارد و در کار آن چندان اهتمام نمی‌کنند و توفیقی هم به دست نمی‌آورند.
- بعضی ممکن است من را نقد کنند که کارهای مهم‌تر از توسعه هم هست! در جهانی که قدرت‌های استکباری بی‌خبر از خدا سیطره و چیرگی دارند و جان و شرف و ناموس اقوام و ملل را به بازی می‌گیرند، سیاست نباید صرفاً به مسائل و مصالح ملی مشغول باشد و از اوضاع منطقه و جهان و از ستمی که بر مردم جهان می‌رود، غافل بماند بلکه باید شاخ غول قهر و تجاوز را بشکند. درد را ظاهراً دریافته‌اند اما مسئله را چنانکه باید درست طرح نکرده‌اند.
- شاخ غول استبداد و تجاوز باید شکسته شود. اما هر کوششی بر ضد قدرت‌های جهانی (بیرونی)، اگر با تلاش برای رهایی از بلای توسعه‌نیافتگی (درونی) توأم نباشد، با دشواری‌ها مواجه می‌شود. زیرا با توقف در توسعه‌نیافتگی منابع و امکان‌هایی که هست و بی‌نهایت نیست پایان می‌یابد. حکومتی که شعار عدالت‌خواهی می‌دهد باید اول جامعه خود را از فریب و فقر و فساد رهایی دهد و بداند که شیوع بی‌اعتمادی و نومیدی و بی‌کاری و بیماری جامعه را به سوی پریشانی و از هم‌پاشیدگی می‌برد ولی چه می‌توان کرد که چشم و گوش پیروان ایدئولوژی‌ها فقط حرف و شعار و عقیده را می‌بینند و می‌شنود و به آنچه هست و می‌شود و به آینده التفات نمی‌کند. تجربه یکصد سال اخیر نشان داده سیاست متکی به ایدئولوژی در کار توسعه موفق نیست.

۴: جهان توسعه نیافته، په مساله است!

○ گرفتاری بزرگ جهان توسعه نیافته این است که مساله ندارد و نمی خواهد مساله داشته باشد. جهان توسعه نیافته بدون تحقیق و قبل از آن، همه چیز را می داند و برای حل هر مشکلی چاره ای می شناسد، جهان توسعه نیافته در هر صورت این پندار و گمان را برای خود محفوظ نگاه می دارد که به رفع همه مشکلات علمی و عملی تواناست و برای اینکه در این گمان شک ایجاد نشود، دیروز و حتی گاهی یک لحظه پیش را از یاد می برد تا مبادا معلوم شود که مشکل گذشته همچنان باقی است.

○ جهان توسعه یافته پرسش ندارد چون فکر می کند همه چیز را می داند.

○ من شصت سال است که از بابت پرسش کردن ملامت می شوم.

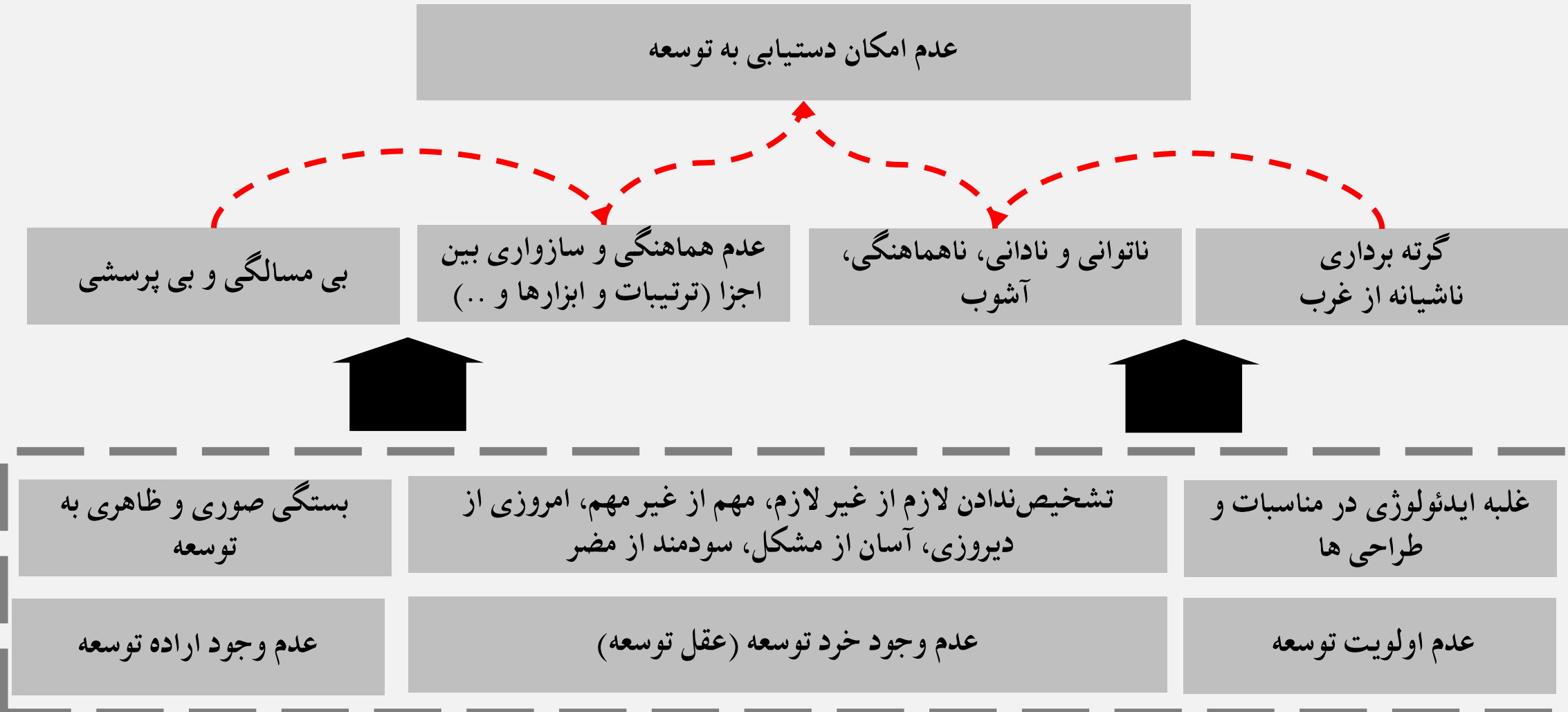
ه: گرتہ بردارے ناموفق

○ ما از دوہست سال پیش بر اثر برخورد با تجدد اروپایی، با اقتباس شئون تجدد، راه تجددمابی را پیش گرفته و هنوز ہم کم و بیش در این راه ہستیم؛ وضعی کہ بر اثر این برخورد به وجود آمدہ تعادل و تناسب ندارد، زیرا مجموعہ شئونی است کہ جدا جدا از غرب اخذ و اقتباس شدہ و در کنار یکدیگر قرار گرفته است. دین و فرهنگ و هنر و علم و تکنولوژی از ہم جدا و بی ارتباطند و در جایگاہ مناسب خود قرار ندارند، هیچیک از آن ہا کار کرد خود را ندارد.

○ علمی کہ ما اکنون داریم بیش از حد نیازمان است. اکنون مشکل ما نداشتن دانش و دانشمند و دانشگاه نیست، مشکل این است کہ نمی دانیم به علم چہ نیازی داریم و جایگاہ علم کجاست و چہ نیازہایی با آن برآورده می شود؟

توسعه نیافتگی
ربط ذاتی به نفت و
آب و سرزمین ندارد
بلکه در جان و
وجود مردم جهان
توسعه نیافته است

برداشت شخصی از نظام فکر دکتور داور اردکانی



- بازنشر مطالب این کتاب با ذکر کامل منبع مجاز است.
- جلد‌های بعدی به زودی منتشر خواهد شد.



برای مشاهده محتوای موجود در کانال تلگرامی، اینستاگرام، لینکدین و وبسایت شخصی کلیک کنید



دکتر مجتبیٰ لشکر بلوک